

چکیده:

مقاله به تضادهای موجود در اندیشه توسعه در تاریخ معاصر ایران از چندین وجه از جمله تضاد استقلال و ارتباط، هویت و اقتیاس، شکل و محتوا، سنت و تجدد و تئوری و عمل نظر می‌کند. بعد از یادآوری این نکته که تفکر توسعه در ایران پس از دهکده‌های گلستان و ترکمانچای بوجود آمد، به مقایسه دیدگاه‌های مختلفی که مبهوت مظاهر مادی تمدن جدید اروپایی شده بودند و جریاناتی که «کامپانی‌های خانگی» را به جای کامپانی‌های خارجی مطرح می‌کنند و برای توسعه اقتصادی ملی برپایی کارخانه و علم‌آموزی تجار و حمال‌فرنگیها نشدن را توصیه می‌کنند، می‌پردازد.

نویسنده در ادامه با اشاره به اینکه هیچ ملتی بدون احساس هویت مستقل و ملی نمی‌تواند بیابد، تأکید چشمگیر امیرکبیر و سید جمال بر حفظ هویت را یادآور می‌شود. سپس به شکل‌گرایی و تقلید مخصوصاً در مدرنیسمون سیاه و تغییر لباس و کلاه و عدم توجه به بنیادهای فکری و فلسفی و منشاء علوم و فنون غربیان پرداخته و نظر افرادی هم چون آخوندزاده را، که برای توسعه ایرانیان کنار گذاشتن خط و زبان و معتقدات و سنن و موارث فرهنگی را توصیه می‌کند، به نقد می‌کشد؛ و به دیدگاه‌های افرادی چون میرزا یعقوب خان و طالبوف که به آمیختن نو با فرهنگ خودی تأکید دارند، اشاره می‌کند. نویسنده بر این نکته تأکید دارد که توسعه هنر رفتاری و عملی است و یک ملت توسعه را به صورت مکانیکی تهیه نمی‌کند، بلکه آن را باید یاد بگیرد و با روحیات و اعمال و مناسبات خود بیافریند.

در نهایت به تفاوت‌های تعریف توسعه در دیدگاه‌های افراد مختلف نظر دارد. او الگوی امیرکبیر را چند جانبه و ملی، الگوی میرزا ملکم خان را وابسته و وارداتی و الگوی طالبوف را عدالتخواه ارزیابی می‌کند.

فتح مصر توسط ناپلئون (۱۷۹۸ م/ ۱۲۱۳) بود که نخستین بار متفکران مسلمان و مسیحی آن دیار را تکان داد. تفکر توسعه در میان ترکان عثمانی هم از زمانی مطرح گردید که در میدان جنگ با اروپائیان آشنا شدند و از زمان سلطان سلیم سوم (۱۲۰۴ - ۱۲۲۴) در برابر ستیز نظامی روسیه و اتریش، ضرورت اخذ تکنیک و ساز و برگ جنگی جدید فرانسوی احساس شد.

بدین ترتیب ما از یک سو می‌بایستی برای توسعه خویش با تمدن جدید جهانی و عمدتاً غربی ارتباط برقرار می‌کردیم و از سوی دیگر با دولتهای بدنیت و تعرضات استعماری و سیاستهای تجاوزگرانه غربی که تمامیت ارضی و استقلال سیاسی و



ساد در اندیشه‌های توسعه

در دوران قاجار

استخوان

حاکمیت ملی ما را تهدید می‌کردند، رویاروی می‌شدیم. یعنی با دستی دانش و فن و تجارب علمی و تکنولوژیک و اجتماعی آنها را می‌گرفتیم و با دستی دیگر شرشان را از سرمان رفع می‌کردیم و این همان هنر جمع اضداد است که به عنوان یک الگوی نسبی و محدود، می‌توان گفت ژاپنیا تا حدودی بدان دست یافتند. ژاپن نیز مواجه با تعرضات غربی بود و مردم آن سرزمین هم، مثل مصر و عثمانی و ایران، عینیت تمدن غربی را بیش از هر چیز، در آتش و سلاح و میدان نبرد

ارتباط بود که برای ما پدید آمد. اما مشکل در این بود که دولتهای غربی، نوعاً، نسبت به ایران با بدنیتی و تجاوزپیشگی عمل کرده‌اند.

برای طنز توسعه در ایران، همین کافی است که بگوییم ما بعد از جنگهای ایران و روس و با شکستهای گلستان (۱۲۲۸)* و ترکمانچای (۱۲۴۳) به فکر استفاده از الگوهای توسعه روسی و غربی افتاده‌ایم. یعنی الگوهای توسعه صنعتی واداری را می‌بایستی از دشمن! می‌گرفتیم. در مصر نیز قدرت و تکنیک نظامی فرانسه بعد از

توسعه در ایران طی قرن اخیر با مواجهه بوده که بدون حل آنها قد برافزارد و بیابد.

استقلال و ارتباط

ز این تضادها، تضاد استقلال و است. چون حلقه اخیر دانش و تجدد به دلایلی از مغرب زمین بود، توسعه در ایران الزاماً با کشورهای غربی و توجه به توسعه در آنها بود و اساساً اندیشه بهوم جدید کلمه، نخست در این

مشاهده کردند (واقعه Perry) و حمله دریایی امریکا در ۱۸۵۳ م. ولی آنها نتوانستند باهوشیاری و مهارت، هم با دشمن بجنگند و هم از او فوت و فن توسعه را فراگیرند. «دانایی و توانایی» هر جا باشد ارجمند و گرامی است.

شاخ گل هر جا که می‌روید گل است
خم مل هر جا که می‌جوشد مل است
گر ز مغرب برزند خورشید سر
عین خورشید است نی چیز دگر

تمدن غربی، پیش از هر چیز به جهان انسانی و تاریخ آدمی تعلق داشته است. ارتباط و استفاده از آن تمدن در واقع بهره‌گیری از تجارت، اندوخته‌ها، دستاوردها و رهیافتهای تاریخی انسان بود. ولی مشکل اینجا بود که تمدن غرب توأم با ماشین جنگی و دستگاه اطلاعاتی و تشکیلات سیاسی دولتهایی بوده که بدخواهانه به ما هجوم می‌آوردند. و ما می‌بایستی هم با آن تمدن و مراکز علمی، آموزشی، صنعتی، فرهنگی و تجاریش ارتباط فعال برقرار می‌کردیم و هم استقلال اقتصادی، سیاسی و حاکمیت ملی خودمان را می‌پاییدیم و مواظب خطر استعمار و استثمار در نظام بین‌المللی می‌شدیم. در واقع توسعه اقتصادی ما دیوار به دیوار وابستگی و خذلان اجتماعی و ضرر و زیان ملی بود.

برای مثال فراماسونگری در غرب بر مبنای اصالت عقل و انسان و تجربه علمی و بر اساس حقوق و آزادیها و برابری طبیعی بشر و پا به پای تکوین بورژوازی و سرمایه‌داری جدید شکل گرفته و با اشراف سنتی وابسته به کلیسا و حاکم بر سیاست و مناسبات فئودالیت درگیر بود، اما در جهان سوم، علاوه بر جنبه‌های مربوط به توسعه، مضامین و پی آمدهای استعماری هم داشت. مثلاً در اندونزی، هند و مصر، به عنوان اهرمی عمل می‌کرد که در اختیار استعمار هلند و انگلیس بود^۱. در ایران نخستین فردی که با شیفتگی از فراماسونری گزارش داد میرعبداللطیف شوشتری بود که در کتاب «تحفة العالم»، مردم هند را از قبیل حیوانات و حشرات الارض، و کارهای انگلیس را در کلکته، آبادسازی عنوان کرد. این کتاب نه برای هند، حق استقلالی قائل است و نه چیزی به نام استعمار ناروای انگلیس می‌شناسد^۲. از نخستین دولتمردان فراماسون ایرانی، میرزا ابوالحسن خان ایلچی، سفیر ایران در لندن بود که

سفرنامه‌ای به نام «حیرت‌نامه»! نگاشت و مبهوت مظاهر مادی تمدن جدید اروپایی شد و ۳۵ سال از کمپانی هند شرقی انگلیس مقررری گرفت و سرگوراوزلی، فراماسون انگلیسی، به یاری او عهدنامه منحوس ترکمانچای را بر ایران تحمیل کرد^۳. در اینجا لازم است ذکر شود که هر چند مجمع فراموشخانه «به عنوان نخستین جمعیت سیاسی در ایران به سال ۱۲۷۵ یا ۱۲۷۶، توسط میرزاملکم خان پا گرفت و از مبلغان توسعه بدون توجه به استقلال بود، اما انجمن فراماسونی رسماً وابسته در ایران، در صدر مشروطه و به سال ۱۳۲۵، تحت عنوان لژ بیداری ایرانیان پدید آمد^۴. برای مثال هم ابوالحسن خان ایلچی و هم قائم مقام هر دو از مبلغان توسعه اجتماعی - اقتصادی ایران محسوب می‌شوند. اما قائم مقام با آغاز جنگ دوم ایران و روس (منتهی به قرارداد زینبار ترکمانچای) مخالف و معتقد بود که «ایرانی که مالیاتش شش کرور است نمی‌تواند از عهده جنگ با روسیه‌ای که مالیاتش ۶۰۰ کرور است بریاید»^۵ در حالی که ابوالحسن خان از عوامل قرارداد مزبور بود. یعنی یکی درد استقلال داشت و دیگری نان استعمار می‌خورد. مثال دیگری می‌آوریم. میرزاملکم خان ناظم الدوله (۱۲۴۹ - ۱۳۲۶) از تحصیلکردگان در فرانسه بود. در سال ۱۲۸۸ با صدارت میرزا حسین خان سپهسالار به مقام مستشاری وی رسید و سپس تا وزیر مختاری در لندن پیش رفت. از نظر او توسعه این بود که: اولاً، یک هیئت صد نفری مدیران و مهندسی فنی و متخصصین خارجی به ایران خواست [دعوت کرد] و وزارتخانه‌ها و تشکیلات دولتی را به آنها سپرد... ثانیاً، هزار نفر شاگرد به فرنگستان فرستاد که تحصیل علوم و فنون جدید کنند و آدم بشوند... ثالثاً، پای کمپانیهای خارجی را باید به ایران باز کرد و با اعطای امتیازات اقتصادی، سرمایه‌های خارجی را در ایران به کار انداخت.»^۶

در این راه میرزا حسین خان قزوینی سپهسالار (۱۲۴۲ - ۱۲۹۹) نیز با او هم‌رأیی داشته است. وی نیز تأسیسات جدید مدنی با ریشه غربی به وجود آورد. اندیشه لیبرالیسم را رواج داد و مطبوعاتی چند به راه انداخت. اصطلاح «افکار عمومی» به مفهوم جدید، نخستین بار در نوشته‌های او و همکارش مستشارالدوله

یافت می‌شود. در ۱۲۸۹ اولین بار و به رسمی، طرحی از قانون اساسی ارائه شد اما نتیجه سیاستهای انگلیس‌گرایی گه دستانه او امتیاز نامه شرم‌آور روبرت کر (۱۸۹۱) شد که زمام اقتصاد و فعالیت صنعتی کشور به دست یک کمپانی استثمارگر خارج (با حق طلق او در فروش جزء یا کل آن نامه به دیگری) سپرده شد. آن نامه گونه‌ای که هیچ دستگاهی نیز برای نظارت بر حساب و کتاب آن پیش‌بینی نشده بود^۷. دروازه‌های ایران در دوره سپهسالار گشوده شد و ما به سرآشویی سند خطرناک سرمایه‌گذاری خارجی غلبیدیم. گویا دیگر سیمای امیرکبیر، مدافع اقتصاد ملی آسیایی علیه تعرض اقتصادی و سیر غرب، از ذهن و روح نخبگان ایرانی و جمله سپهسالار غایب شده بود.

اینک نگرش میرزا ملکم و میرزا حسین خان را با نویسنده مسلمانانه که رساله‌ای نام «شرح عیوب و علاج نواقص ملکه ایران» نوشته و در ۱۲۸۲ به ناصرالدین شاه ارائه کرده است، مقایسه می‌کنیم. وی تشکیل دارالشورای ملی، مجلس کنکاش شورای دولتی دعوت می‌کند. ولی بر ملکم و سپهسالار، به جای کمپانیهای خارجی، «کامپانی خانگی» (توسعه ملی) را مطرح می‌کند: «بزرگ و کوچک در ایران را، خواه مواجب خور و غیر مواجب خور، باید به کار و کسبی واداشت. اگر یک کرور مردم هر یک، هزار دینار به بگذارند تفاوتی به احوال هیچک نمی‌کند، اما با آن مایه، هزار نوع کسب پرفایده می‌توان صورت داد... با آن ندابیر، سرمایه تشکیل می‌شود و با سرمایه می‌توان کامپانی خانگی تأسیس کرد.»^۸ توسعه اجتماعی از نظر او مستقر اصلاحاتی در ساختار سیاسی و نظام اداری کشور و ایجاد نهاد قانونگذاری پایه‌گذاری اقتصاد ملی با استفاده بهیچ مبتکرانه از سرمایه مادی و معنوی ایران، اسلام است.

همچنین می‌توان میرزا ملکم و میرزا حسین خان را با طالبوف (۱۲۵۰ - ۱۳۲۹) مقایسه کرد که در عرصه تجارت مخالف سیاست «درهای باز» (open door) بود: «امتعه خارجی را بایکبار نکنیم ولی دست کم، در خرید اشیاء خارجی لازم خارجی، امساک به خرج دهیم، ثروتمندی را به کار اندازیم، شرکتها و صنایع جدید تولیدی در داخل تأسیس نماییم»

در علم تجارت بیاموزند و همه اش، حمال
برنگها نباشند. دولتمداران باید برای
بوم اقتصادی ملی، کارخانه‌ها برپا دارند
براه‌ها تنظیم و اجرا کنند؛ چونان
نعم بزرگوار، شهید راه وطن؛ امیر
نیر.

نضاد هویت و اقتباس

دیگر از تضادهای توسعه، تضاد هویت
اقتباس بوده که در مقاله مستقلی تحت
عنوان «پارادوکسهای هویت...» در این
مجله بحث شده است. توسعه که مستلزم اخذ
و واگیری از غرب بود، هویت و کیستی
و خودآگاهی و خودباوری ما را به خطر
انداخت. از خود بیگانگی تهدیدمان
کرد و نیازمند اعتماد بنفس و خلاقیت
بیشتری بودیم. بدون تردید هیچ ملتی بدون
حساس هویت مستقل و اتکال به نفس
درونی و ملی نمی‌تواند ببالد. احساس
تاریخی و بریدگی از تاریخ و تبار
نژاد، نفعاً و پیرانگر و ذلت بار است.

در اصل ضرورت «اقتباس از غرب»
برفی نیست همان‌گونه که از دوره عباس
سیرا و قائم مقام‌ها که به فکر توسعه
اندازیم، در سال ۱۲۲۶ دو نفر و در سال
۱۲۲۷ پنج نفر را برای تحصیل به انگلیس
میل کردیم، تا در رشته‌های نقاشی،
معماری، مهندسی، زبان، طبیعیات، تاریخ، فنون
علمی و غیره از علوم و تجارب جدید غربی
فایده‌ای بگیریم. اما در این میان بیشتر
براندازان توسعه، کمتر دغدغه «هویت» به
علاج می‌دادند و کمتر کسی مثل امیرکبیر
بگوان کیستی و خودی این ملت بودند.
امیرکبیر به جای اعزام دانشجویان، بیشتر به
بندام استادان اروپایی می‌اندیشید و
طالبانست که در این راستا نیز، به جای
برخی کشورهای اروپایی، آتریش را
تعیین می‌کرد.^{۱۱}

می‌توان یکی از همان افراد اعزامی به
برنگ، یعنی میرزا صالح شیرازی را با امیر
کبیر مقایسه کرد. میرزا صالح در سالهای
۱۲۳۱-۱۲۳۲ سفرنامه‌ای بنگاشت و در آن
«ولایت آزادی (انگلستان) تعریف و
بصیف کرد و فقط به اقتباس اندیشید.
امیرکبیر، درد هویت نیز داشت، او نیز به
بجه کارآموز می‌فرستاد و خود نیز قبلاً
بمفر به روسیه کرده بود و با مشاهده
تجربتهای تازه آن دیار در اندیشه توسعه
ناده بود؛ اما از نظر وی، اقتباس باید
بود باورانه و خلاق باشد همان‌گونه که

نویسنده «شرح عیوب و علاج نواقص
مملکتی ایران» نیز ضمن ستایش او، از
کسانی مثل «ملکم» که به تعبیر نویسنده
«طفلک نادانی است که چند روزی در
خیابانهای لندن قدم زده، به ایران آمده،
راه حل‌های فرنگی پیش می‌کشد» انتقاد
می‌کند.

در میان مبلغان توسعه، سید جمال‌الدین
حسینی بر حفظ هویت تأکید چشمگیرتری
داشته است. سید جمال، توسعه و تجدد را
در ظل تفوق و سلطه و استیلای غرب و بر
پایه تقلید عجز‌آمیز از او، هیچ ارج نهاد و
گفت: «نباید ظاهر چیزها را دید. واقعیت
این است که ترقی ما چیزی نیست جز به
قهقرا رفتن و زوال، زیرا بر پایه تقلید از
ملل اروپا قرار دارد»^{۱۲}. بنابه اعتقاد سید،
مسلمانان ابتدا باید از نظر سیاسی کسب
استقلال کنند و آن‌گاه از موضع قدرت و
با خودباوری فرهنگی و احساس هویت، به
توسعه و اقتباس بپردازند. او در یکی از
مقالاتش در عروة الوثقی، از فرنگی‌مآبی
رهبران تنظیمات عثمانی و حاکمان مصر
انتقاد می‌کند و می‌گوید تقلید از سازمانها
و شیوه‌های اداری و فرهنگی و سیاسی
غرب و فرستادن گروه‌گروه دانشجوی
ترک و مصری به غرب دردی را دوا
نمی‌کند. مسلمانان صدر اسلام تنها هنگامی
به فراگیری طب بقراط و جالینوس و هندسه
اقلیدس و نجوم بطلمیوس و فلسفه افلاطون و
ارسطو همت گماشتند که پایه‌های ایمان
خود را استوار کردند.^{۱۳}

تضاد شکل و محتوا

اندیشه توسعه، میان ما، همواره در
معرض فرمالیسم و شکل‌گرایی و تقلید
کورکورانه از لایه‌ها و مظاهر تمدن غربی
بود. مثلاً زمانی خیال می‌کردیم توسعه در
مدرنیزاسیون سپاه یا تغییر لباس و کلاه
خلاصه می‌شود و توجهی به منشاء علوم و
فنون و دانشها و به بنیادهای فکری و فلسفی
توسعه غربیان نداشتیم. وقتی هم که متوجه
این واقعیت می‌شدیم، هم تولید آن علم و
فن، کار سختی بود؛ هم پذیرش این بنیادها
جای سؤال و بس دشوار.

در آغاز (دوره عباس میرزا و قائم
مقام‌ها) اذهان، بیشتر متوجه علوم طبیعی،
فنی و صنایع غربی بود و بیشتر از همه، به
وجود آوردن سپاهی مدرن. قائم مقام،
عباس میرزا رابه تجهیز و آموزش قشون
برانگیخت و هیئتی به سرپرستی ژنرال

گاردان به ایران آمد^{۱۴}. رشته‌هایی را هم
که برایشان دانشجو به خارج می‌فرستادیم
قبلاً ذکر کردیم. ولی در دوره امیرکبیر با
تأسیس دارالفنون (۱۲۶۶) و انتشار علوم
جدید و ترویج ترجمه و نشر کتب و ایجاد
روزنامه وقایع اتفاقیه (۱۲۶۷) و... به
تدریج دورنماهای تازه‌ای از بنیادهای
فکری و فلسفی اروپایی که «توسعه
اجتماعی» از آن آب می‌خورد در
دیدرسمان قرار گرفت. پس از قتل امیر، با
آمدن میرزا آقاخان نوری، هفت سال
(۱۲۶۸-۷۵) فترت روی داد. ولی با
برکناری او، بار دیگر، جنب و جوشهای
جدید با دامنه و ژرفای بالنسبه بیشتری از
سرگرفته شد. به چاپ رسیدن ترجمه رساله
دکارت «گفتار در روش به کاربردن عقل»
(۱۲۷۹) و آشناییهای جسته گریخته با
افکار و نظریات نیوتون، اسپینوزا، کانت،
هگل و داروین^{۱۵}، از تعمیق اندیشه توسعه
حکایت داشت. کم‌کم و پابپای علوم
طبیعی و نظریات فلسفی، اندیشه‌های
اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مربوط به
توسعه نیز در ایران راه یافت.

در دو سه دهه پیش از دهه هفتاد سده
سیزده هجری، مایه ضعیفی از این گونه
افکار تازه اجتماعی در معدودی آثار
منتشر شده، مانند رساله میزان الملوک
جعفر بن اسحاق (خطی، تحریر ۱۲۴۶) و
قانون سلطنت محمد هاشم صفوی
رستم الحکما، (۱۲۵۱) وجود داشت^{۱۶}. اما
رواج و رونق این ایده‌ها و اندیشه‌ها از
دهه هفتاد به بعد است. از جمله این
اندیشه‌ها می‌توان به این موارد اشاره کرد:
اهمیت عقل و خردمندی، ارزش علوم، فنون
و دستاوردهای دانش و رهیافتهای جدید
بشری، توجه به پیشرفتهای مغرب زمین و
سازوکارهای آن، ضرورت تدبیر و تنظیم
روشنند و اندیشمندانه امور اجتماعی، لزوم
قانونی که خردمندان با مشاوره و نیز با
اقتباس از تجارب دگران‌دیشان برای
جلوگیری از خود کامگی حاکمان وضع
کنند، اصالت و مسئولیت انسان و حقوق و
آزادیهای او، ضرورت کار و پیشرفت و
توسعه اقتصادی، مفهوم جدید ملت، مطرح
شدن حکومت و عدالت عرضی و بحث در
قلمروهای دین و سیاست، حکومت مشروطه
و مقید گردیدن قدرت حاکمان با قانون و
مجلس و...، تأکید بر تخصص و سپردن
امور به اهل فن و خیره و دانش و تجربه،
برداشت‌هایی تازه از فرهنگ و تفکر دینی و



اسلامی، (با نظریه پروتستانتسم و...)، انتقاد از گذشته و وضع موجود، احزاب و مطبوعات جدید و ...

تضاد سنت و تجدد

(Tradition and Modernity)

توسعه (development) از de-velope به معنای خروج از لفاف (envelope) بود. که این بار در قضیه تجدد، به معنی خروج از لفاف «سنت» تعبیر می شد. ترک سنتها نیز به گونه ای که برخی از مبلغان توسعه در ایران، می انگاشتند نه درست و روا بود و نه سهل و آسان. لازم به ذکر است که این موضوع برای ایرانیان، به دلیل فرهنگ و سنتهای مذهبی از نوع اسلام و تشیع با ویژگیهای خاصی که در این شریعت هست، خطیرتر بوده است.

یکی از روشنفکرانی که برای تجدد ایرانی، سنتهای او را بی رحمانه مورد تهاجم خویش قرار داد «میرزا فتحعلی آخوندزاده» (۱۲۵۹ - ۱۲۲۷) بود. وی که بیشتر عمرش را در خارج از ایران و در تفلیس گذراند و از آن طریق با فرهنگ و اندیشه های غربی آشنا شد، پنجاه سال به عنوان تبعه مرفه و ۴۳ سال به عنوان کارمند رسمی (تا درجه سرهنگی) دولتی که هزاران نفر از هموطنان او را کشته و کشورشان را اشغال کرده بود، زندگی کرده و «توسعه اجتماعی ایرانیان» را مستلزم آن دانست که به یکباره خط و زبان و معتقدات و سنن و موارث فرهنگی و ادبی خویش را کنار بگذارند.

وی روی هم رفته بر آن است که برای توسعه اجتماعی باید عقاید دینی را ویران ساخت و خط را عوض کرد^{۱۶}. او در تضاد هویت و اقتباس، بیش از هر چیز، به اقتباس می اندیشد و می گوید «بابا اول آدم باید مقلد و مقتبس شود و بعد از تکمیل یافتن در علوم و فنون، به دیگران مجتهد و راهنما گردد»^{۱۷}.

برعکس آخوندزاده، کسانی مثل «میرزا یعقوب خان» در نوشته ای به سال ۱۲۹۰، فرهنگ اسلامی را قابل جمع با دستاوردهای جدید دانش و فنون و تجارب

غربی، و توسعه اجتماعی ایران را از راه میانه و متعادل «تطبيق مناسبتهای قدیم با مقتضیات جدید» میسر دانسته است. به طوری که «نه در ترک همه قرارهای قدیم، عجله ضرور است و نه در اختیار همه قرارهای جدید؛ شتاب روا»^{۱۸}. بدین ترتیب او می خواهد خاطر نشان سازد که توسعه اجتماعی جهان سوم، الزاماً به معنای کپی برداری عجولانه و انفعالی از کشورهای توسعه یافته نیست، بلکه آنها می توانند ضمن الگوگیری و اقتباس گزینشگرانه از تجارب جدید، اولویتها و شرایط و محدودیتها و تفاوتها و ویژگیهای بومی و ارزشها و سنتهای تاریخی، فرهنگی، ملی و مذهبی خویش را مد نظر قرار دهند.

ابوطالب بهبهانی در منهاج العلی (۱۲۹۴) نیز، ضمن فراخوان به اقتباس از اروپا و تشکیل حکومت قانونی و مشروطه، به آمیختن دستاوردهای نو با فرهنگ خودی و حفظ ویژگیهای فرهنگی خویش مثل پوشیدگی زنان تأکید کرده است.^{۱۹}

همچنین میرزا یوسف خان مستشارالدوله، با این که توسعه و اصلاح ایران را در گرو یک کلمه می دانست و آن وضع و اجرای «قانون» به سبک جدید و با اقتباس از غرب بود، ولی همان طور که از کتابش «یک کلمه» بر می آید، همه جا می گوشت این خواسته را با تطبیق به وضع ایران و سنتهای ملی و اسلامی، بیان کند. لازم به ذکر است که یکی از روشهایی که میرزا یوسف در توسعه و تجدد بدان متوسل شد ارتباط با علمای دین و اخذ فتوا و مجوز برای برنامه های جدید توسعه و راهسازی و تأسیس راه آهن و ... بود.^{۲۰}

در اینجا باید به یک نکته مهم انگشت گذاشت که تضاد تجدد و سنت، همیشه به راحتی اخذ یک فتوا برای تأسیس راه آهن نبود و آنان که در تاریخ معاصر می خواسته اند تجدد را با سنت (آنهم سنتهای وسیع اسلامی و بالاخص شیعی) در آمیزند عملاً با موانع و پیچیدگیها مشکلات غماض و دشواری مواجه می شده اند. همان گونه که قدری در نهضت مشروطه و از آن بیشتر، اخیراً در انقلاب اسلامی ایران تجربه گردید. در تعارض میان سنت و تجدد نیز، بعضی از روشنفکران مثل آنتی نومیهای دیگر فقط به یک طرف گرایش داشتند و برخی به ارائه سنتزی مطلوب از هر دو جنبه می کوشیدند.

طالبوف از نمونه آزاد اندیشانی بود، همچون آنتی نومیهای دیگر، سعی کرد تعارضات سنت و تجدد را به گونه منظر، معقولی، رفع و رجوع نماید. وی مخالف حل یکجانبه تضاد تجدد و سنت، به نفع تجدد (و در نهایت به زیان هر دو) بود. گفت: «آنان که از فرنگستان بازگشتند مگر معدودی، به نشر اراجیف و نسیب سنتهای نیاکان روی آوردند و مردم اسباب تنفر از علم و معلومات شدند»^{۲۱}. وی درباره توسعه به الگوی ژاپن توجه داشت که جمع سنت شرقی و مصالح و ویژگیهای ملی با مبانی تمدن جدید بود. در این که راه حل آن متفکر، برای جمع سنت و تجدد چگونه بود، از محققان معاصر، عبدالهادی حائری می نویسد «طالبوف معتقد به خدا بود و به دستورها اسلامی تا اندازه ای عمل می کرد. او در نوشته هایش اسلام را دین پاک می خواند. حتی در سال ۱۳۱۷ به حج رفت. به دیدن او اگر چه مسائل مذهبی مهم هستند ولی حوزة جداگانه ای را اشتغال می کنند که از سیاست و قوانین عرفی غیر مذهبی که زیر نظارت و مسئولیت خردمندان کشور قرار دارد، جدا هستند»^{۲۲}.

تضاد «تئوری و عمل»

توسعه در نظریه ها و شعارها بسیار آسان می نمود ولی در «عمل» مشکل می افتاد. موانع تاریخی (سلطه غزنیان و سلجوقیان، حمله مغول و...) وسعت اراضی، کمبود آب (قحطیها و خشکسالیها، بیماریها)، رخوت و عقب ماندگیهای دیرینه، تنوع اقلیمی و قومی، ناامنیها و کشمکشها، موقعیت مسئله ساز جغرافیایی و ... مانع از آن می شدند که توسعه با آسانی برگزار شود.

وضع و قرارگاه ژئوپلیتیک، استراتژیک ایران سبب گردیده که از یک سو مورد توجه و تعرض دول غربی واقع شده و از سوی دیگر دروازه و معبری برای سرزمینهای دیگر تلقی شود. دولتهای استعماری و بدنیت و کمپانیهای استثمارگر به همین دلیل علیه ما لشکر می کشیدند. توطئه می چیدند، تفرقه می انداختند و بر هم می زدند. یکی از موجبان «بیگانه ترسی» و نسبت دادن همه مشکلان و مسئولیتها به دسیسه خارجیان و ایجاد پیدا و پنهان آنها در روانشناسی اجتماعی ما، همین بوده است. فکر توسعه همواره با مشکل دغدغه، وسواس و بدگمانی و

بیت اراضی و تنوع قومی و در پی
کنشکتهای ممتد بین اقوام و قبایل،
منطق الطوائفی و نا امنیهای سیاسی
ملی و خارجی سبب گردیده که ظرفیتهای
استعدادها و نیروهای اجتماعی ما
سنگدل شده و فرصت اندکی برای
تربیت و تعالی باقی بماند. چیرگی
مداران خودسر و رواج مناسبات
بهنجار اقتصادی و نابرابریهای ناروا
و سرریزه دوانیدن فرهنگ بی اعتمادی،
سنگی، نرس، دورویی، نفاق، خشونت،
به غنچه و عداوت، تملق و چاپلوسی، و
دلبی بین دولت و ملت و ضعف روحیه
ملی و اجتماعی شده است. نفوذ تصوف
ملی و احساسات و تخیلات سست و بی
بهره و افراطی در جامعه شناسی، فرهنگ و
بیت ما و عوامل دیگر سبب شده که روی
دیده بیش از این که اهل کار و تولید و
سنگار، تلاش مادی و اجتماعی و عینی
شیم، شعر و شاعری کرده و حرف زده ایم.
اما توسعه بیش از اینکه معمای لاینحل
تاریک و علمی باشد، هنر رفتاری و عملی
ست و بیش از این که کسانی آن را تنظیم
به صورت پیش ساخته در جامعه نصب و
بیه کنند یا مثل دستگاههای اتوماتیک از
خارج وارد کرده و در ایران مونتاژ کنند و
به راه بیندازند، باید در متن و زوایای
اجتماعی و فرهنگی ریشه بدواند، جوانه
بند، بروید و ثمر دهد. یک ملت توسعه
به صورت مکانیکی تهیه نمی کند بلکه
آزاد باید واقعاً یاد بگیرد و مشق و
تمرین کند و با روحیات، انگیزه ها و
عوامل و مناسبات خود بیافریند. توسعه
فناشناسی ویژه و روانشناسی اجتماعی و
ساختار فرهنگی و سیاسی خاص خود را
بم دارد. یک جامعه بارور باید به طور
بسی آستن توسعه شود و مراحل جنینی
آزاد در بطن خود، باخون دل، رشد و
ظهور دهد. توسعه، گذاری زمانمند است
که باید نه تنها در ذهنیت نخبگان بلکه در
بیت کل جامعه، همه مراحل فرایندی
خود را یکی پس از دیگری به طور مرتب
گذراند و به نتیجه برسد.

آزادیها و اعتلای میراثها و سنن بومی و
ملی و فرهنگ خودی و تعالی معنوی را نیز
در بر می گیرد؟

در این خصوص نیز اندیشندگان و
دولتمردان ما در تاریخ معاصر متفاوت
بودند که به ذکر چند نمونه بسنده
می شود؛ امیرکبیر نشان داد که از توسعه
برداشت چند جانبه ای داشته است. وی
پایای استفاده از روشهای جدید اقتصادی
در اصلاح ساختارهای اقتصادی جامعه، و
ایجاد صنایع و استخراج معادن و اعزام
کارآموز به روسیه، توسعه کشاورزی و
تجارت، به اقدامات و اصلاحات حقوقی و
قضایی، اصلاحات فرهنگی، تأسیس
دارالفنون و انتشار علوم جدید، ترویج
ترجمه و نشر کتب و ایجاد روزنامه همت
گماشت. ^{۲۳} در برابر الگوی توسعه ملی
امیرکبیر، تعریف میرزا ملکم خان از توسعه
به گونه ای بود که به سرمایه داری وابسته
می انجامید. می توان روش توسعه میرزا
ملکمی را، «نصب توسعه پیش ساخته
وارداتی در ایران» نامید؛ خودش چنین
توضیح داده است: «همان طوری که
تلفرافیا (تلگراف) را می توان از فرنگ
آورد و بدون زحمت در طهران نصب کرد
به همان طور نیز می توان اصول نظم ایشان
را اخذ کرد و بدون معطلی در ایران برقرار
ساخت.» ^{۲۴}

برعکس تعریف میرزاملکم از توسعه،
طالبیوف راه توسعه سرمایه داری اروپایی را
مورد انتقاد قرار می دهد که چگونه انسان
را در اروپا به مصرف پرستی و نیازهای
کاذب سوق داده و در خارج از اروپا به
صورت توسعه طلبی و تجاوز استعمار بروز
می کند.

طالبیوف در قضیه توسعه، آرمان عدالت
اجتماعی و تعدیل ثروت و ضرورت دخالت
معقول دولت را شرط می داند، وی پیشرو
فکر تقسیم اراضی است. مالیات بر درآمد
را پیشنهاد کرده است. با فرهنگ مصرفی و
عادت اسراف و تبذیر ایرانی به شدت
می ستیزد. ^{۲۵}

* تاریخها به هجری قمری.

- ۱. بنگرید به: تاریخ جنبشها و تکاپوهای
فراماسونگری در کشورهای اسلامی،
عبدالهادی حائری، آستان قدس رضوی،
۱۳۶۸
- ۲. بنگرید به: تحفة العالم، میرعبدالطیف

- خان شوشتری، به کوشش صمد موحد، تهران،
۱۳۶۳
- ۳. حقوق بگیران انگلیس در ایران،
اسماعیل رانین، جاویدان، ۱۳۵۶، صص
۲۸-۲۳
- ۴. بنگرید به: فراماسونری در ایران از آغاز
تا تشکیل لژ بیداری ایرانیان، اقبال، ۱۳۴۷
- ۵. قائم مقام در جهان ادب و سیاست،
جهانگیر قائم مقامی، تهران، ۱۳۲۰، صص
۱۷-۱۴
- ۶. فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت،
فریدون آدمیت، تهران، ۱۳۴۰، صص
۱۵۱-۱۵۰
- ۷. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در
قرن نوزدهم، محمود محمود، اقبال، چاپ سوم
ص ۹۲۷
- ۸. فکر آزادی ... ص ۴۳
- ۹. اندیشه های طالبیوف، فریدون آدمیت،
نشر دماوند، ۱۳۶۳، ص ۲۶
- ۱۰. بنگرید به: امیرکبیر و ایران، فریدون
آدمیت، تهران، ۱۳۲۳
- ۱۱. روشنفکران عرب و غرب، هشام ترابی،
ترجمه عبدالرحمن عالم، دفتر مطالعات
سیاسی و بین المللی، ص ۱۰۲
- ۱۲. سیری در اندیشه سیاسی عرب، دکتر
حمید عنایت، تهران، ۱۳۶۳، ص ۱۱۱
- ۱۳. قائم مقام در جهان ادب و سیاست صص
۱۷-۱۴
- ۱۴. اندیشه ترقی و حکومت قانون، فریدون
آدمیت، خوارزمی، ۱۳۵۱، ص ۲۱ و ۲۴
- ۱۵. افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی
در آثار منتشر نشده دوران قاجار، فریدون
آدمیت، هماناطق، انتشارات آگاه، ۱۳۵۶
- ۱۶. الفبای جدید و مکتوبات آخوندزاده،
به کوشش حمید محمدزاده، تبریز، ۱۳۵۷، ص
۱۳۹
- ۱۷. همان ص ۲۲۶
- ۱۸. اندیشه ترقی و ... ص ۱۰۳
- ۱۹. افکار اجتماعی و سیاسی ... صص
۱۰۷-۱۰۶
- ۲۰. اندیشه ترقی و ... ص ۳۲۹
- ۲۱. اندیشه های طالبیوف ... ص ۲۶
- ۲۲. تشیع و مشروطیت در ایران، عبدالهادی
حائری، امیرکبیر، ۱۳۶۴، ص ۵۱
- ۲۳. بنگرید به: امیرکبیر و ایران، فریدون
آدمیت، تهران ۱۳۲۳
- ۲۴. مجموعه آثار میرزاملکم خان، محمد
محیط طباطبایی، انتشارات علمی ص ۱۳ و
۱۰
- ۲۵. اندیشه های طالبیوف ... ص ۲۶